ایمان، وحی و عقل

کیهان فرهنگی

بهشتی، احمد

دکتر احمد بهشتی از جمله صاحبنظران‏ توانمندی است که عمری را به تحقیق،تألیف و ترجمه آثار فرهنگی صرف کرده است.او با آشنایی‏ عمیق با دروس حوزوی و دانشگاهی توانسته است‏ مباحث علمی را با نیازهای روز جامعه تطبیق دهد. در این راه کتابها و مقالاتی که از ایشان منتشر شده است پاسخی به پرسش‏های نسل پویا و فعال‏ امروز است.گفتگو با استاد دکتر احمد بهشتی در محیطی صمیمی انجام شد و ایشان صریح و دلنشین به تمامی سؤال‏ها پاسخ گفتند.با سپاس‏ از استاد متن گفتگو از نظرتان می‏گذرد.

کیهان:در آغاز لطفا دربارهء زندگی،پیشینهء مطالعات و فعالیت‏های‏ فکری و نیز آثاری که داشته‏اید،صحبت‏ بفرمایید.

دکتر احمد بهشتی:در سال 1314 در یکی از روستاهای شهرستان فسا به دنیا آمدم و تا سنین‏ جوانی در همان محل بودم.پدرم مرحوم حاج شیخ‏ عبد المجید بهشتی خود اهل علم بود،از این رو نزد ایشان«صرف میر»،«جامع المقدمات»و قرآن را آموختم.ایشان روحانی بودند و آن زمان در همان‏ منطقه نماز و نیز نماز جمعه اقامه می‏کردند و به کار ارشاد همهء روستاهای آن مناطق و بخشهایی از روستاهای اطراف فسا و جهرم می‏پرداختند.در واقع‏ نخستین استاد من پدرم بود.بعدها به شیراز آمدم و در یکی از مدارس علمیه به تحصیل پرداختم.سپس به‏ مدرسهء هاشمیه رفتم و ضمن فراگیری دروس طلبگی‏ به طور متفرقه در امتحانات ششم ابتدایی شرکت‏ کردم،زیرا به علوم جدید نیز علاقه داشتم.پس از چندی،در سال 1336 به دریافت دیپلم ادبی نایل‏ آمدم و در طی این مدت در دروس حوزوی نیز پیشرفت‏ خوبی داشتم.

کیهان:در حوزهء علمیهء شیراز استادان شما چه کسانی بودند؟

دکتر بهشتی:از بزرگوارانی که در خدمتشان‏ بودیم،مرحوم آیت الله حاج صدر الدین شیرازی، آیت الله شیخ بهاء الدین محلاتی،مرحوم آیت الله حاج علی اکبر ارسنجانی که صاحب رساله هم بودند و قسمتهای عمده‏ای از«شرح لمعه»و«رسائل»را نزد ایشان خواندم،و نیز مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد جواد شریعت که از تحصیل کرده‏های نجف بودند. پس از آن،در سال 1338 به قم رفتم و بقیهء درس‏ «کفایه»را خدمت آقای سلطانی تلمذ کردم.ایشان از مدرسین طراز اول«کفایه»بودند شیوهء ایشان از نظر بیان و القای مطالب خیلی عالی بود.در هر صورت، طی سالهایی که در شیراز بودم پدرم مرا تشویق‏ می‏کرد که فلسفه را هم بخوانم.پدرم خودش فلسفه‏ نخوانده بود،ولی مرا تشویق می‏کرد که فلسفه هم‏ بخوان.

کیهان:با توجه به اینکه‏ آموزش فلسفه در حوزه‏ها چندان محل‏ عنایت نبود،علت تشویق پدرتان چه‏ بود؟

استاد بهشتی:پدرم خود اهل ذوق بود،اما مطالعاتش در حوزه‏های علمیهء قم و شیراز نبود.وی در همان جهرم درس خوانده بود.می‏گفت من موفق‏ نشدم،اما شما بکوشید و مدام تشویق می‏کرد.البته آن‏ زمان در شیراز هم برخی می‏گفتند خوب است و برخی‏ آن را رد می‏کردند.یک بار مرحوم حاج سید نورالدین‏ که تفسیر می‏گفتند،ضمن درس فرمودند:«من فلسفه‏ می‏خواندم و در این باره مقلد کسی نبودم و هیچ گاه‏ از کسی تقلید نکرده‏ام»صحبت ایشان خیلی در من اثر گذاشت بعد موقعی که می‏خواستم به طور رسمی به‏ فلسفه بپردازم،با استاد دیگرم میرزا علی اکبر ارسنجانی مشورت کردم.ایشان فرمودند که«شما بخوان،اگر کسی دیگر بود،می‏گفتم نخوان».سپس‏ این تشویقها باعث شد که درس منطق و فلسفه را نزد اساتید فلسفه در شیراز پیگیری نمایم.«شرح منظومه» و«منطق»را نزد مرحوم حاج سید حسین خواندم و «حکمت»،«فقه»و«اصول»را در محضر ایشان به پایان‏ بردم و به موازات آن موفق شدم دیپلم هم بگیرم و در این فکر بودم که کم‏کم لیسانس بگیرم.

کیهان فرهنگی:شرایط اجتماعی و وضعیت زندگی‏تان در آن دوران چگونه‏ بود؟

دکتر بهشتی:رحلت مرحوم آقای سید مرادی بر روحیهء من تأثیر فراوان به جا گذاشت.وی همچون‏ محوری بود که به زندگی جهت می‏داد.برای نمونه‏ زمانی که طلبه بودم اشتیاقی به معمم شدن نداشتم و ایشان مصرانه مرا به این کار گماشت.سالی که در کلاس پنجم متوسطه امتحان می‏دادم به علت سنگینی‏ برنامه‏های دروس نزدیک به سه ماه در کلاس درس‏ ایشان حاضر نشدم.پس از آن،یک روز عصر به‏ منزلشان رفتم.سلام کردم،گفتند اینجا هستید؟ چیزی نداشتم بگویم.یکی از طلاب گفت درس جدید می‏خواند!ایشان گفتند چه می‏خواندید؟عرض کردم‏ امتحان پنجم متوسطه‏ام تمام شده و بعد از یک مدت به‏ درسهایم می‏رسم.ایشان گفتند خوب زبان انگلیسی‏ هم می‏خوانی.هنوز این جمله یادم نرفته که می‏فرمود: همهء طلاب باید زبان بدانند،این جمله در من اثر بسیار گذاشت.همان هنگام،زمانی که شهید نواب صفوی‏ را در تهران اعدام کردند،ایشان سه روز به جای درس‏ بحثهای سیاسی کردند و خیلی ناراحت و افسرده‏ بودند.حتی خطاب به دادستان گفتند:سیدها را کشتید،بکشید همه را.خوب این صحبت را که‏ می‏کردند،از لحاظ خصوصی در ما اثر گذاشت.قضیهء دیگری نیز مربوط به بهاییان شیراز بود که به تبع تلاش‏ سفارت آمریکا فعال شده بودند.پس از آن به قم آمدم و در کلاس درس مرحوم علامه طباطبایی شرکت کردم.

کیهان فرهنگی:گویا مرحوم آیت الله‏ العظمی بروجردی زمانی از علامه‏ طباطبایی می‏خواهند که مدتی درس‏ ندهند؟

استاد بهشتی:به هر حال،پیش از اینکه ما به قم‏ بیاییم،کلاس درس ایشان تعطیل شده بود.بعدها دوستان گفتند که آقای طباطبایی در همان مسجد سلماسی الهیات«شفا»می‏گویند،برویم.امام هم‏ همین درس را داشتند،اما ساعتش فرق می‏کرد.خوب‏ به کلاس درس علامهء طباطبایی می‏رفتیم و چون کتاب‏ نداشتیم،از کتابخانهء مدرسهء«حجتیه»یک نسخه از الهیات«شفا»آورده و از روی آن رونویسی می‏کردیم، چون در آن زمان زیراکس هم نبود.پس از آن،از کلاس‏ درس علامه طباطبایی استفاده می‏بردیم.شمار کمی‏ در آن مجلس حضور می‏یافتند،ولی همان کسانی که‏ می‏آمدند شاگردان مشهور و برازندهء علامهء طباطبایی‏ بودند.برای نمونه،آقایان مصباح یزدی،جوادی آملی‏ و انصاری شیرازی از آن جمله بودند.شاید آقای‏ محمدی گیلانی هم بودند و شهید مطهری آن موقع‏ در قم نبودند.خوب،یکی دو سالی در قم درس‏ خواندم بعد در کنکور دانشکده الهیات شرکت کرده و قبول شدم و بخاطر علاقه‏ای که به فلسفه داشتم،پس‏ از سه سال دورهء لیسانس را تمام کردم.سال دوم دورهء لیسانس مرحوم آیت الله مطهری استادمان بودند.از آن‏ زمان آشنایی ما با مرحوم آیت الله مطهری شروع شد. خوب لیسانس را تمام کردم و شاگرد اول شدم.در آن‏ سالها هم هر سال بخاطر مسایل سیاسی در دانشگاه‏ علیه رژیم اعتصاب و تظاهرات برپا بود و شاه دستور می‏داد که مثلا سه ماه دانشگاه بسته باشد.یک مرتبه‏ سه ماه دانشگاه بسته می‏شد.نزدیک امتحانات‏ اردیبهشت-خرداد اعلام می‏کردند که امتحان بدهید. از این نظر خوشحال بودم،طی این سه سالی که‏ می‏خواستم لیسانس بگیرم تعطیلات تا حدودی خوش‏ یمنی بود تا اینکه لیسانس گرفتم و شاگرد اول شدم. آن زمان کسی که شاگرد اول می‏شد،می‏توانست بدون‏ کنکور در دورهء دکترا هم در دانشگاه ادامهء تحصیل‏ بدهد.این بود که بی‏درنگ در همان سال ثبت نام‏ کردم و در دورهء دکترا ادامه تحصیل دادم تا سال‏ 1345 که دورهء دکترای رشته فلسفه را به پایان بردم.

کیهان فرهنگی:استادهای شما در این دوره چه کسانی بودند؟

استاد بهشتی:در دورهء لیسانس مرحوم آقای‏ مطهری بودند و استاد دیگری که فلسفه درس‏ می‏دادند،به نام آقای هاشمیان.وی مرد متدین و مقدسی بود که خیلی هم منزوی و گوشه‏نشین بود، ولی خوب من همان موقع یادم است،دانشجویان وقتی‏ درس آیت الله مطهری را دیدند خیلی خوشحال شدند، چون تا آن وقت چیزی از فلسفه نمی‏فهمیدیم و خیلی‏ سخت درک می‏کردیم.درسی که آقای مطهری‏ می‏دادند من خوانده بودم،برای من تازگی نداشت،اما در عین حال برای من هم مفید بود،چون ایشان«شرح‏ منظومه»می‏گفتند.همچنین برای دانشجویانی که‏ سابقهء طلبگی نداشتند و دیپلمه بودند و درس فلسفه‏ مشکل بود نیز درس ایشان قابل درک بود.از استادان‏ دورهء دکترا آقای مصلح شیرازی بودند که در حسینیهء قوام درس داشتند.همچنین آقای مهدی حائری‏ یزدی که پس از مصلح شیرازی«اسفار»و«شفا»درس‏ می‏دادند.به راهنمایی ایشان و با مشورت آیت الله‏ مطهری بعدها قرار شد بخشی از فلسفه از نظر شیخ‏ الرئیس و دیگر فلاسفه را به عنوان رسالهء دکترا مقایسه‏ کنم.

کیهان فرهنگی:در باب چگونگی و شناخت آراء فلاسفه،به ویژه فلاسفهء قدیم در جریان تحقیق با چه مشکلاتی‏ روبه رو بودید؟

استاد بهشتی:من از آراء ابن رشد بهره‏های زیادی‏ بردم،کتاب«ما بعد الطبیعهء»ارسطو را که به عربی‏ ترجمه شده،ایشان شرح داده.آن کتاب را به دست‏ آوردم و برای شناخت نظرات ارسطو از آن استفاده‏ می‏کردم؛منتها ترجمهء عربی ما بعد الطبیعه ارسطو و شرحی که ابن رشد بر آن نوشته باز هم چندان گویا نبود.باز هم تفحص کردم و ترجمه«متافیزیک»را به‏ انگلیسی پیدا کردم.این ترجمه خیلی به من کمک‏ کرد،جاهایی که در متن«ما بعد الطبیعهء»عربی در شرح‏ ابن رشد مبهم بود،در این کتاب گویاتر و روشن‏تر ترجمه شده بود.برای بهره‏گیری از نظرات‏ شیخ الرئیس هم از آثاری که در اختیار است استفاده‏ می‏کردم.راهنمای رسالهء دکترای من مرحوم آقای‏ مطهری و دکتر آریانپور بودند.(دو قطب متضاد که‏ شدیدا با هم برخورد داشتند).

کیهان فرهنگی:تحصیل در دورهء دکترا چگونه بود،چه خاطره‏ای از آن‏ دوره دارید؟

استاد بهشتی:آن زمان ضمن اینکه دورهء دکترای‏ دانشکده الهیات را می‏گذراندم،یک سال هم به‏ دانشسرای عالی می‏رفتم.دروس تربیتی و روان‏شناسی بود و مانعی هم نداشت،برای من خیلی‏ خوب بود،به ویژه روان‏شناسی و تعلیم و تربیت و یک مقداری فلسفه و تاریخ فلسفه و یک درس هم با آریانپور داشتیم،با همان نظرات تند و تیزش!همیشه با دل پر از کلاسش بیرون می‏آمدیم،تا اینکه تصمیم گرفتم‏ پاسخش را بدهم،کلاسها شلوغ بود و بیشتر دانشجویان ادبیاتی بودند و بی‏بند و بار؛تنها عده کمی‏ الهیاتی بودند که من و یکی دیگر(آقای مصطفوی که‏ اکنون امام جمعهء بندر انزلی هستند)در آن میان معمم‏ بودیم.تصمیم گرفتم وقتی سخن وی اوج می‏گیرد در برابرش بایستم تا اینکه یک روز بحثی را مطرح کرد و گفت:اصولا جوامع ایستا یا پویا هستند و هر کسی در هر جامعه‏ای زندگی می‏کند،مطابق طبع آن جامعه‏ حرکت می‏کند.در جامعهء ایستا مردم ایستا فکر می‏کنند و در جامعهء پویا مردم پویا فکر می‏کنند؛کسی‏ از خودش اختیار و آزادی ندارد.یعنی جبر را به این‏ صورت جا انداخت.با توجه به اینکه برخوردش همیشه‏ مؤدبانه بود،با کسب اجازه گفتم:مطلبی که شما ارائه‏ دادید به نظر من جامعیت ندارد،درست نیست،بویژه‏ اکنون که می‏بینیم در جامعهء ایستا افرادی پیدا شده‏اند که پویا فکر کرده‏اند.گفتم برای نمونه طبق چیزهایی‏ که ما از خودتان استفاده کردیم،در جامعه صفوی که‏ جامعهء ایستایی بوده-و شما نیز نظرتان این است- صدرالمتألهین در یک همچنین جامعه‏ای می‏آید و نظریه‏ای جوهری مطرح می‏کند و پویا فکر می‏کند. البته این مقدمه بود،چون چیز دیگری می‏خواستم‏ بگویم.خوب،حالا جامعهء عربستان چی بود؟گفت‏ ایستا بود،گفتم پیامبر اسلام در این مورد چطور فکر کرد،پویا فکر کرد یا ایستا؟گفت:خوب درست است‏ که ما این صحبتها را می‏کنیم،اما دربارهء صدرالمتألهین و پویا بودن فکر ایشان من باید عرض‏ کنم که درست است راههایی باریک برای پویایی پیدا می‏شوند و افرادی نیز آن راههای باریک را انتخاب‏ می‏کنند و پویا می‏شوند،اما در مورد پیغمبر اسلام باید گفت حساب پیغمبر اسلام از کلیهء درسهای ما جداست.گفتم:من می‏خواستم که شما همین را بگویید.آریانپور حرفهایش را می‏زد و هر جا هم که‏ می‏دید به مانعی برمی‏خورد،عقب‏نشینی می‏کرد. خلاصه با آیت الله مطهری درگیر بودند و این دو قطب‏ متضاد راهنمای رسالهء دکترای من شدند.منتها آریانپور به من دستوراتی داد و کلیاتی را بیان کرد و گفت طبق همین چارچوب حرکت کن و من با شما کاری ندارم فقط هر وقت خواستی دفاع کنی من در جلسهء شما شرکت کرده و دفاع می‏کنم،اما مرحوم‏ آیت الله مطهری خیلی دقیق آن را بررسی کردند و صفحاتی را که ایشان خواندند و حاشیه نوشتند، یادبودی است که از آن روزها دارم.سرانجام اختلافات‏ ایشان با دکتر آریانپور منجر به این شد که مرحوم آیت الله مطهری بازنشسته شدند. و آریانپور را هم بازنشسته کردند.زمانی که می‏خواستم‏ از رساله‏ام دفاع کنم خیلی تأخیر شده بود،سال‏ 1356 بود و در جلسه تنها آقای مطهری تشریف‏ داشتند،نه آقای آریانپور.بعد رسالهء ما را دادند به آقای‏ دکتر حائری و با حضور ایشان و برخی دیگر از استادان‏ رساله تصویب شد.

کیهان فرهنگی:از دوستانی که در دورهء دکترا همدورهء شما بودند،چه‏ کسانی را به یاد دارید؟

استاد بهشتی:در دورهء دکترا دوستانی که داشتم‏ بسیار معدود بودند.دکتر شیخ که اکنون در دانشگاه‏ شهید بهشتی هستند و آثار و تألیفاتی هم دارند،دکتر شکیبا که ایشان نیز در دانشگاه شهید بهشتی مشغول‏ هستند و آقای هدایت الله حکیم که بدون شک با آثار ایشان آشنا هستید.وی اهل قلم بود و در دروس زبان‏ قوی بود.از دیگر دوستان،آقای مشاری بود که در دانشکدهء الهیات مشهد تدریس می‏کردند،آقایان صالحی کرمانی و دکتر باهنر نیز در آن شمار بودند. آنها البته قبل از ما بودند و نسبت به ما تقدم داشتند، ولی یک درسشان مانده بود و در کلاس درس«تاریخ‏ فلسفه جدید»با آقای دکتر فردید اینها نیز حضور می‏یافتند.باید عرض کنم آشنایی بسیار نزدیک ما از آنجا شروع شد،بعد مرحوم دکتر مفتح بعد از سالها از رساله‏شان دفاع کردند؛رسالهء ایشان دربارهء«الهیات‏ نهج البلاغه»است.همچنین با دکتر دینانی بعدها آشنا شدیم.

کیهان فرهنگی:در این دوره آیا با علما و اندیشمندان حوزه نیز ارتباط داشتید؟

استاد بهشتی:عرض کنم تا سال 1345 کارهایمان را در تهران جمع و جور کردیم.بیشتر در حوزه بودم،حتی عصر می‏آمدم تهران و شب‏ برمی‏گشتم قم،و فردای آن روز تا ظهر در قم بودم. حضور در کلاسهای تربیت معلم باعث شد به عنوان‏ دبیر در آموزش و پرورش استخدام شدم.از سال‏ 1344 در آموزش و پرورش قم به عنوان دبیر استخدام‏ شدم و در کنار این بحثها،بحث دیگری است که نباید از آن غافل ماند.از سال 1342 که در جریان قیام‏ پانزده خرداد در تهران بودم و امتحان دانشکده الهیات‏ داشتم و آن جریانات را ناظر بودم،وقتی که جمعیت‏

چوب به دست به طرف بهارستان می‏آمدند،بر سر چوبهایشان عکس امام را زده بودند و شعارشان این بود: «خمینی خمینی خدا نگهدار تو/بمیرد بمیرد دشمن‏ خونخوار تو»

کیهان فرهنگی:آیا شما امام(ره)را از قم می‏شناختید یا در جریان نهضت با ایشان آشنا شدید؟

استاد بهشتی:من از همان بدو شروع نهضت‏ حرکتم را هماهنگ کرده بودم.خوب در سال 1342 در جریان آن عاشورا و آن پانزده خرداد و آن رویدادها ما گرفتار امتحان بودیم،و بر کنار بودیم و خیلی هم‏ ناراحت که ما باید در صحنه باشیم و کنار ماندیم. بلافاصله پس از امتحانات به آبادان رفتم.با آنکه تقریبا محیط ساکت و خاموشی بود،من منبر را شروع کردم. از همان منبر اول برنامهء مبارزه را آغاز کردم.مرحوم دکتر مفتح و دوستان دیگری نیز آنجا بودند و کم‏کم‏ آبادان به هیجان آمد و تقریبا آبادان شد مرکز مبارزه.تا چند سال این کار را تکرار کردیم و مبارزه‏های خیلی‏ خوبی می‏کردیم.سرانجام جلوی فعالیتهای ما را گرفتند.در یکی از سفرها از سوی شهربانی گفتند یا باید تعهد بدهید هیچ اعتراض و انتقادی نداشته‏ باشید،یا باید از اینجا بروید.پس از آن دیگر نگذاشتند در آبادان باشم.خوب بعدها چند بار دستگیر شدم.یک‏ بار در ماه رمضان هنگامی که پای منبر رفته بودم، آمدند و از همان دبیرستان مرا گرفتند و بردند شهربانی‏ و مفصل انگشت‏نگاری کردند و عکسهای زیادی‏ گرفتند و بعد تحویل ساواک دادند.سپس یکی آمد شروع کرد به داد زدن و پرخاش کردن و بعد دستور صادر شد که تو تبعید هستی و دیگر حق ماندن نداری. بعد موقعی که می‏خواستم از ساواک بیرون بیایم، شخصی آمد و گفت اگر کسی واسطهء شما بشود می‏توان موضوع را حل کرد.معلوم شد که این موضوع‏ جدی نیست و سرانجام این پیشنهاد منتفی شد.بعدها باز درگیر بودیم تا اینکه در سال 1352 پای منبر بحث‏ خدایان را مطرح کردم و آن بحث را ربطش دادم به‏ فرعون که فرعون می‏گفت من خدایگان هستم و روی‏ این موضوع بسیار تأکید کردم.بعد به روستای زادگاهم‏ رفتم و فردا ظهرش نماز خوانده بودم و از مسجد می‏آمدم بیرون که چند مأمور آمدند و ما را سوار کردند و به شهربانی بردند و از شهربانی بی‏درنگ به شیراز بردند و تا دو سه روز ما را در سلول نگه داشتند.پس از آن آقایی آمد و چشم مرا بست و در اتاقی دیگر چشمهای مرا باز کرد و گفت شما دربارهء خدایان‏ صحبت کردید،شما چه گفتید؟گفتم دربارهء فرعون‏ صحبت کردم.به من گفت تو نمی‏دانی که این لقب‏ اعلی حضرت است یا ارتش!گفتم نه.گفت سربازی‏ نکردی؟گفتم نه،بعد دوباره ما را بازگرداندند و از آنجا به زندان بردند و بعد تحویل دادگاه نظام دادند.کارها خیلی سریع انجام می‏شد.در دادگاه سؤالاتی کردند و پس از مدتی به قید ضمانت آزاد و بعدها تبرئه شدم.

پس از آن،باز در سال 1352 به دادگاه رفتیم و همان هنگام در ایام سوگواری موسی بن جعفر(ع) دربارهء زندانهای هارون الرشید و سختیها و شکنجه‏های‏ آن زمان سخن می‏گفتم که از سوی رئیس شهربانی باز دستگیر شدم.

در گذر این سالها پس از تبعید امام تا سال 1345 که گرفتار دورهء دکترای دانشکده بودم،مدتی در تهران‏ بودم و مدتی در قم.

کیهان فرهنگی:شما از شاگردان‏ امام(ره)بودید،آیا خاطره‏ای از درس آن‏ حضرت دارید؟

استاد بهشتی:بله،زیاد؛مدتها در کلاس درسشان‏ بودم.عرض کنم از میان خاطره‏های درسی دو خاطره‏ برای من جاودانی مانده.امام وقتی که شاگردها اشکال داشتند و باز اشکال را تکرار می‏کردند،عصبانی‏ می‏شد و فریاد می‏زد.یک روز طلبه‏ای خیلی سماجت‏ کرد و امام خیلی عصبانی شد،یک مرتبه از شدت‏ عصبانیت دستمالی که دستش بود به سمت وی پرت‏ کرد.یکی از طلبه‏ها دستمال را برداشت و دو دستی‏ تقدیم امام کرد و آن روز امام خندید و همهء طلاب هم‏ خندیدند.این خاطره،خاطرهء خنده است؛و اما خاطرهء گریه هم هست،به طور معمول زمانی که به مناسبتی‏ همچون ماه محرم یا رمضان درس می‏خواست تعطیل‏ بشود،امام روششان این بود که جلسهء آخر را یک مقدار نصیحت می‏کردند و نکات اخلاقی را تذکر می‏دادند و آن موقع که امام بر نکات اخلاقی تأکید می‏کردند،من‏ می‏دیدم همهء طلاب اشک از چشمشان سرازیر می‏شد. این هم از خاطره‏های جالب درس امام است.خاطرهء دیگری هم دارم که دربارهء بعضی از مباحث علم اصول‏ زیاد کاربرد فقهی ندارد،برای نمونه بحث مشتق یا بحث انسداد از جمله بحثهای طولانی هستند که فایدهء علمی دارند،ولی فایدهء عملی ندارند.امام فرمودند این‏ بحث چون زیاد نتیجهء عملی ندارد از آن بگذریم.آن روز در مسجد سلماسی طلاب دو دسته شدند،یک دسته‏ موافق و یک دسته مخالف،به طوری که تا اندازه‏ای کار به مشاجره کشید و امام سکوت کرده بودند وقتی‏ دیدند که طلاب دارند مشاجره می‏کنند،خیلی ناراحت‏ شدند و اخم کردند.این هم یکی از خاطرات است.

کیهان فرهنگی:پس از فراغت از تحصیل در دانشگاه به محضر درس‏ کدام یک از آقایان می‏رفتید؟

استاد بهشتی:چند سالی در کلاس درس مرحوم‏ آقای داماد مرتب شرکت کردم،منتها عمر ایشان‏ وفا نکرد و بر اثر سکته به رحمت خدا پیوست و این ضایعه‏ای بود بعد از ایشان.همچنین در کلاس درس آقایان رضوی و مرحوم‏ آقای آملی.سال 1357 که در قم بودم در کلاس‏ درس آقای گلپایگانی مرتب حاضر می‏شدم و خود نیز فلسفه را کم و بیش تدریس می‏کردم.پیش از انقلاب‏ چند دوره«شرح منظومه»را تدریس کردم،همچنین‏ «اسفار»را و در کنار اینها در حوزه فقه،اصول،رسائل، «مکاسب»و قسمتهایی از«کفایه»را می‏گفتم.کارهای‏ حوزوی‏ام را به طور جدی دنبال می‏کردم،تا اینکه‏ انقلاب پیروز شد و برنامهء مجلس پیش آمد و مشغول‏ شدیم.

کیهان فرهنگی:آثار و تألیفاتی که‏ تا کنون داشته‏اید،کدامند؟

استاد بهشتی:همان زمانی که در شیراز اقامت‏ داشتم به نویسندگی بسیار علاقه‏مند بودم و به یاد دارم‏ نخستین کاری که کردم،آن بود که دعای ابوحمزهء ثمالی را ترجمه کردم و به چاپ سپردم و این نخستین‏ کار من پس از مقالاتی بود که می‏نوشتم و برای‏ روزنامه‏ها در تهران می‏فرستادم و اغلب برای روزنامه‏ای‏ به نام«ندای حق»که شاید بتوانم بگویم در آن زمان‏ تنها روزنامهء مذهبی بود که در تهران منتشر می‏شد. نخستین بار که مقالهء من چاپ شد،دیگر احساس‏ کردم که می‏توانم چیزی بنویسم.

کیهان فرهنگی:موضوع نخستین‏ مقالهء شما چه بود؟

استاد بهشتی:دربارهء فاجعه‏ای بود،یک قتل و خودکشی که اتفاق افتاده بود.این انگیزهء من بود که‏ سبب شد مقالهء به نسبت مفصلی نوشتم و چاپ شد. یک روزنامه هم در شیراز منتشر می‏شد که گاه مقالاتی‏ نیز برای آن می‏فرستادم.به هر حال،این موضوع خود بهانه می‏شد برای این گونه کارها.بعدها که به قم‏ بازگشتم نیز به این قبیل فعالیت‏ها ادامه دادم.از همان‏ آغاز طلبگی به نویسندگی و شعر و نثر علاقه داشتم، به همین صورت کارها را شروع کرده بودم و وقتی به قم‏ آمدم،و حتی همان سال 1342 که به آبادان رفتیم، جناب آقای سبحانی همانجا فرمودند که در حوزهء پیرامون مجلات اسلام هم کار کنید و مقالاتی بنویسید. ایشان مشوق ما شدند و ما استقبال کردیم و از همان‏ موقع همکاریمان با مجلهء«مکتب اسلام»شروع شد و تا هم اکنون نیز همکاری ادامه دارد.موضوعات مختلف‏ منتها بیشتر بر محور درسها و آن بحثها به صورت کتابی‏ چاپ شده.

کیهان فرهنگی:انگیزهء شما از گزینش رشتهء تربیت کودکان چه بود؟

استاد بهشتی:حقیقت مطلب از آنجا شروع شد که‏ بحثهای پراکنده‏ای در مجله«مکتب اسلام»مطرح‏ کرده بودم،اما به صورت نامنسجم و پراکنده،بعدها در همان سالی که در دانشسرای عالی بودم،علاقه به‏ مسایل تربیتی موجب شد که مطالعاتی در این حوزه‏ داشته باشم.

کیهان فرهنگی:در این دسته آثار آیا آراء تربیتی جدید را بررسی کرده‏اید یا آراء اسلامی را در این حوزه شرح‏ داده‏اید؟

استاد بهشتی:آراء جدید و اسلامی با آیات،بعد دوباره آن بحث همین طور ادامه پیدا کرد و قسمت‏ دیگرش هم به عنوان عصر نوخواسته به صورت کتاب چاپ شد.سپس مقالاتی با عنوان«کتاب اسلام،حقوق‏ کودک»که ترجمهء کتاب«التکامل فی السلام»از آقای‏ احمد امین عراقی بود،با دو نفر از دوستان و به نام«راه‏ تکامل»در هفت جلد منتشر کردیم.از سویی مجموع‏ قضیه تفسیر«مجمع البیان»بود که آقای فراهانی قبل‏ از آنکه این تفسیر را مرحوم شهید دکتر مفتح و آقای‏ نوری با هم ترجمه کنند،ایشان به من پیشنهاد کردند و سه جلد از چهار جلد تفسیر را من ترجمه کردم که شد دوازده جلد فارسی و در مجموع این تفسیر در 27 جلد منتشر شد که دوازده جلد ترجمه‏اش کار من است. کتاب«الامام علی الصوت العدالة انسانیه»که پنج جلد است،چهار جلدش به وسیلهء مترجمین دیگری ترجمه‏ شده بود و ترجمه جلد پنجمش را به من پیشنهاد کردند که من ترجمه کردم و به واقع کتاب شیرین و جالبی بود.این را هم آقای فراهانی چاپ کرده‏اند. «علی و قومیت عرب»،و کتاب دیگری با عنوان«انسان و مذهب»که خود آن را تألیف کردم‏ رابطهء این کتاب رابطه‏ای است بین انسان و مکتب و مذهب تا ببینیم این مذهب فطری انسان است.در این‏ زمینه‏ها بحثهای خوبی در این کتاب مطرح شده است. یک سری بحثها هم در«مکتب الرضا»و جاهای دیگر داشتیم،چون جنبهء اعتقادی داشت،به همراه برخی‏ بحثهای اقتصادی.آن کتاب هم با عنوان«اقتصاد در مکتب توحید»چاپ شد.همچنین کتابی به دست آمد به نام«النساء و المؤمنات»که مختصری بود و توجه مرا جلب کرد من برداشتی از این کتاب را ترجمه کردم و اسم آن را«زنان قهرمان»نهادم و بعد هم یک ناشر چاپش کرد.بعد دیدیم خیلی جالب است،ادامه دادیم. جلدهای دوم و سومش را هم نوشتم و هر سه جلد با نام‏ «زنان قهرمان»چاپ شد،بعدها مطالب دیگری با عنوان«زنان نامدار»چاپ کردیم و پس از انقلاب،طی‏ سالهای اخیر مطالب«زنان قهرمان»و«زنان نامدار»را به همراه یک سری مطالب جدید جمع‏آوری کردم و در یک دورهء سه جلدی با نام«زنان نامدار در تاریخ و حدیث و تفسیر»به چاپ رساندم.این از موضوعاتی بود که اصلش از پیش از انقلاب شروع شده بود و پس از انقلاب هم تکمیل شد.از جمله کتابهای دیگر،یک‏ سری بحثهای قرآنی در بعضی از مساجد داشتم جوانها آنها را می‏نوشتند و آن هم زمینه‏ای شد برای پیدایی‏ چهار جلد کتاب با نام«انسان در قرآن»بعد هم یک‏ بحثهایی داشتم با نام«حکومت در قرآن»و بحثهای‏ دیگری که در اوایل انقلاب به عنوان«مستضعف در قرآن»بیرون آمد.همچنین بحثهایی در مجلهء«زن روز» به صورت مرتب چاپ می‏کردم،بحثهای خانوادگی که‏ به صورت یک کتاب با عنوان«خانواده در قرآن»چاپ‏ شد.بعدها از سوی مجلهء«زن روز»به من پیشنهاد کردند نامه‏هایی از برخی خوانندگان می‏رسد که‏ مشکلاتی دارند و راهنمایی می‏خواهند،پیشنهاد کردند که من این نامه‏ها را ببینم و بر اساس مشکلاتی‏ که دارند مقالاتی بنویسم و راهنمایی شوند.پذیرفتم و یک سری بحثهای مفصل بر اساس این نامه‏ها صورت‏ گرفت که در پایان به صورت سه جلد کتاب چاپ شد.

جلد نخست با نام«مسایل و مشکلات خانواده»،جلد دوم با نام«مسایل و مشکلات تربیتی»و جلد سوم آن‏ با نام«مسایل و مشکلات زناشویی»عرضه شد.طی‏ سالهای اخیر به برخی کتابهای درسی و تدوین آثار فلسفی نیز پرداخته‏ام.

کیهان فرهنگی:مهم‏ترین‏ موضوعاتی که در کتابهایتان دنبال‏ می‏کنید،کدامند؟

استاد بهشتی:از کتابهایی که در دست انجام دارم، یکی کاری است که بعضی از ناشرین هم با ما قرارداد بستند برای گشایش کتاب«اشارات»شیخ الرئیس.کتاب درسی بسیار خوبی است و دانشجویان مقطع‏ کارشناسی ارشد در رشتهء فلسفه به این کتاب خیلی‏ احتیاج دارند.دانشجویانی که می‏خواهند در کنکور دورهء دکترای فلسفه شرکت کنند،به این کتاب نیاز فراوان دارند و من هم از آن زمانی که تدریس این کتاب‏ را شروع کردم،سعی داشتم مطالب را بنویسم و تقریبا درسهایی که در این باره داده‏ام،در آن نوشته و شرحی‏ به قلم روان برایش آورده‏ام.ناشرین هم مشتاقانه‏ منتظرند آن را جمع و جور کنم و تحویلشان بدهم تا چاپ کنند.کتاب دیگری نیز برای دانشجویان مقطع‏ کارشناسی با عنوان«فلسفهء تخصصی الهیات» نوشته‏ام که به درد دانشجویان رشته الهیات می‏خورد و اکنون هم بعضی از جزوه‏های من در این باره مورد استفاده است،به ویژه که هم اکنون نیز تدریس‏ می‏شوند.اکنون که«الهیات شفا»را در دورهء دکتری‏ تدریس می‏کنم،تصمیم دارم«شرح»را بنویسم.نسبتا موفق بوده‏ام و چیزهایی نوشته‏ام؛از آن رو که مرحوم‏ آیت الله مطهری هم«شرح الهیات شفا»دارند،از مقالهء چهارم الهیات شفا ده مقاله است.ایشان از مقالهء چهارم‏ به بعد دارند.دست کم ما می‏توانیم آن را تدوین کنیم.

دورهء«شرح منظومه»که چهار-پنج سال است که‏ ضبط شده،در صدد هستم که تبدیلش کنم و این از کارهایی است که در پی آن هستم در آینده اگر خدا بخواهد.

کیهان فرهنگی:در زمینهء سیر فلسفه در غرب،با توجه به زمینه‏های‏ تحصیلی و مطالعاتی‏تان چه کارهایی‏ انجام داده‏اید؟

استاد بهشتی:در زمینهء سیر فلسفه در غرب کار تخصصی انجام نداده‏ام،ولی ضمن کلاسهایی که در دورهء دکتری داشتم و بحثهایی که مرحوم مطهری‏ داشتند،این موضوعات بررسی می‏شد.ایشان در سالهای آخر در حوزهء علمیهء قم کلاس خصوصی و جلسات عمومی داشتند.جلسات خصوصی زیادی در منزل حقیر و دوستان دیگر تشکیل می‏شد.محور بحثها حداقل یک فلسفهء تطبیقی بود و بحث‏ عمومی‏شان«اسفار»بود که همه طلبه‏ها در آن شرکت‏ می‏کردند.اینکه یک کار تخصصی در این زمینه انجام‏ بدهیم،نبوده و آن چیزی که من دنبالش هستم،در حقیقت کار روی فلسفهء اسلامی و کلام اسلامی است و آن خیلی وقت‏گیر است.فکر می‏کنم اگر بخواهم این را به نتیجه برسانم،هیچ وقت هم نمی‏توانم کارهای‏ تخصصی انجام بدهم.

کیهان فرهنگی:وجوه تمایز و اشتراک مبانی فلسفه غرب و فلسفه‏ اسلامی را در چه نکاتی می‏بینید؟

استاد بهشتی:به هر حال فلسفه‏ها و در کل‏ سیستمها وجوه اشتراک و نیز وجوه تمایزی با هم دارند، از این رو ما حتی فلسفهء اسلامی را هم نمی‏توانیم با عنوان یک سیستم مشخص مطرح کنیم،چون در میان‏ مسلمانان فلسفهء مشائی،اشراقی،حکمت متعالیه و کلام هست.البته همهء آنها را باید به عنوان جریان‏ فکری حساب کنیم و عرفان نظری هم هست.ما نمی‏توانیم هر یک از اینها را جداگانه سازمان بدهیم، همه‏شان در درون حوزهء اسلامی هستند و نیز گرایش‏ به اسلام دارند.میان همهء اینها هم وجه تمایز است و هم وجه اختلاف.چه بسا از نظر هدف همه‏شان یک‏ هدف دارند،اما در مسیر و روشها با هم فرق دارند و گاهی می‏بینید در بسیاری مسایل اصولی و عمده مثلا در علم باری‏تعالی و در سیستمهای مختلف اختلاف‏ هست و مشائین علم خدا را ارتسامی می‏دانند،آن وقت‏ شیخ اشراق علم تفصیلی خدا را علم حضوری فعلی‏ می‏داند که علم عین وجود خارجی شی‏ء است و علم‏ خدا را در مرتبهء ذاتش علم اجمالی می‏داند که خوب‏ حتی خواجهء توسی هم نظریه شیخ اشراق را در کتاب‏ «تجرید العقاید»دنبال کرده،بعد مثلا نسبت می‏دهند به عده‏ای از متفکرین اسلامی به عنوان متأخرین و می‏گویند اینها علم خدا را علم حصولی می‏دانند و این‏ هم یک نظریه است.صدرالمتألهین برای خداوند یک‏ علم ذاتی به ذات و یک علم ماسوای ذات در مرتبهء ذات‏ و یک علم فعلی به ماسوای ذات قایل است،در مرتبهء فعل سه جور القاء است.حالا به القاء ذات به ذات البته‏ همه‏شان قایلند،مشائین هم قایلند،اشراقیون هم‏ قایلند،در حکمت متعالیه هم مطرح است،متکلمین‏ هم قایلند.اما در بحث در علم،خداوند به ماسوای ذات‏ است که این چه جور علمی است.خیلی‏ها می‏گویند در مرتبهء ذات علمش،علم اجمالی است.علم‏ تفضیلی‏اش را مشائین همان صور ارتسامی می‏دانند.

اشراقیون علم تفضیلی‏اش را خود علم می‏دانند.بله، این نظر من است،اما صدرالمتألهین می‏گویند که علم‏ پروردگار در مرتبهء ذات و ماسوای ذات است و علمی‏ است که در عین اجمال تفضیل است،در عین اجمال‏ کشف تفضیلی دارد.اجمال دارد و این برمی‏گردد و به‏ قاعدهء«بسیط الحقیقه»بعد علم به ماسوای ذات در مرتبهء فعل هم به علم تفضیلی قایل است،مثل خواجه‏ نصیر.پس ملاحظه می‏کنید که در یک مسألهء بسیار حساسی آنقدر بینشان اختلاف است.خوب در وحدت‏ واجب الوجود،در وجود واجب الوجود و در توحید اختلاف ندارند،ولی در بحث صفات خیلی اختلاف‏ شدید است.برای نمونه معتزله که اصلا قایل به نیابت‏ ذات از صفاتند،اشاعره قایل به زیادت صفات بر ذاتند. آن وقت در میان فلاسفه مشائین قایل به ارتسام هستند و بعضی‏ها قایل به علم حصولی هستند.ببینید چقدر در این مسأله اختلاف پیدا شده،خوب این سیستمهای‏ فلسفی در بعضی از مسایل عمده که مسألهء اعتقادی‏ هستند اینجور با هم اختلاف پیدا می‏کنند.بنابراین،ما نمی‏توانیم به آن فلسفه که در جهان اسلام رایج است، به صورت یک سیستم نگاه کنیم.جریان کلام،عرفان‏ نظری است و جریان حکمت مشاء هست،جریان‏ حکمت اشراق هست و در نهایت به گفتهء مرحوم‏ مطهری چهار تا جریان فکری در حکمت متعالیه‏ همچون چهار جریان رودخانه بود که به هم پیوست و یک جریان عظیم را به وجود آورد.

کیهان فرهنگی:به ظاهر بعد از رنسانس این اندیشه‏ها در غرب‏ زمینی‏تر شده،یعنی بیشتر به مسایل‏ دنیا می‏پردازد،به تحقیق مسایل‏ مختلف انسانها و روابطشان با همدیگر تحلیل می‏شود،در صورتی که در فلسفهء اسلامی به ظاهر این قسمت آن‏ طور که باید مورد توجه نبوده است.

استاد بهشتی:بله در فلسفه اسلامی همان‏ محوری که دارند موضوع فلسفه وجود است بنابراین، روی این محور پیش می‏رود.پس در فلسفهء اسلامی‏ باید تمام آنچه که به عنوان عوارض ذاتی موجود مطرح‏ است،بررسی شود و اگر به جایی رسید که نشود یک‏ محمولی را به عنوان عرض ذاتی موجود مطرح کرد،آن‏ دیگر از فلسفه خارج است،در قلمرو علوم وارد می‏شود و از این روست که بحثها را پیش می‏برند و بر پایهء همین‏ محور حرکت می‏کنند تا می‏رسند به جایی که مسألهء صدور ترتیبی موجودات از باری تعالی مطرح می‏شود. کیهان فرهنگی:اما چه کسی گفته‏ است که فلسفه باید همین باشد؟

استاد بهشتی:این جور هم نیست که اینها عنایت‏ به مطالب نداشته باشند،به این سبب که خود شیخ‏ الرئیس وقتی«الهیات»را می‏نویسد ده مقاله است،آن‏ مقالات آخرشان می‏رسد به اینکه خداوند که خود مبدأ نخستین است،کیفیت صدور مخلوقات از او چگونه‏ است،چه جور عود می‏کند و بعد عودش را مطرح‏ می‏کند.مبدأ و معادش را مطرح می‏کند،بعد وقتی می‏رسد به مبدأ و معاد می‏گوید ما انسانها چه وظیفه‏ای‏ داریم که آن وقت نبوت مطرح می‏شود،بحث کارهایی‏ که باید بکنیم،روابطمان،وظایفمان،یعنی به اینجا که‏ می‏رسد از ده مقالهء«الهیات شفا»یک مقاله‏اش به این‏ چیزها ارتباط دارد.

کیهان فرهنگی:در عین اینکه شما خودتان می‏بینید دربارهء فلسفهء آزادی‏ بحث می‏شود،دربارهء مفهوم مسایل‏ تربیتی،مفهوم مسایل جامعه،فلسفهء تاریخ،فلسفهء هنر،فلسفهء سیاست و حتی در زمان خود ارسطو و افلاطون و سقراط.فکر نمی‏کنید نقطهء عزیمت این‏ سیستم متفاوت است؟

استاد بهشتی:ببینید،اکنون ما برای نمونه آیا این‏ مسألهء فلسفهء تاریخ یا فلسفهء علم،فلسفهء اخلاق و اینها را هم فلسفه می‏دانیم؟

کیهان فرهنگی:آیا نباید بدانیم؟

استاد بهشتی:خیر،اینها نوعی علمند.

کیهان فرهنگی:به نظر می‏رسد اگر علم به معنی امروزی‏اش باشد،اینها داخل در علم نمی‏شوند.خوب علم‏ فلسفه-که مولوی هم می‏گوید«خرده‏ کاریهای علم فلسفه»-اشکال ندارد بگوییم علم فلسفه،دعوای لفظ که‏ نمی‏خواهیم بکنیم.

استاد بهشتی:وقتی محدودهء کار فلسفه را مشخص می‏کنیم،باید موضوعش موجود به ماهو موجود باشد.با این تعبیر هر چیزی که در قالب این‏ موضوع بگنجد،می‏شود به عنوان فلسفه درباره‏اش‏ بحث کرد؛یعنی هر چیزی که بحث وجودشناسی‏ داشته باشد.بحث‏های مربوط به انسان و جهان تا آنجا که مربوط به وجود می‏شود.برای نمونه علم النفس را شیخ الرئیس در طبیعیات مطرح کرده زیرا به موضوع‏ طبیعیات مربوط می‏شود،یعنی جسم از حیث اینکه‏ متحرک و ساکن است و نفس هم مبدأ این حرکت در انسان و حیوان می‏شود،از این رو در طبیعیات درباره‏ آن بحث می‏کند.صدر المتألهین می‏گوید که لازم‏ نیست که ما علم النفس را ببریم در طبیعیات بحث‏ کنیم،چون ما در آنجا هم می‏خواهیم بدانیم نفس‏ وجود دارد یا نه،یعنی موجود نفسانی داریم یا نداریم. ما داریم در وجودشناسی بحث می‏کنیم.موجود وجود جوهری دارد،موجود جسمانی،موجود عرضی، موجود عقلی،صورت دارد،هیولی دارد،بنابراین‏ می‏شود همهء اینها را در فلسفه پیدا کرد.

کیهان فرهنگی:برخی در همین‏ جامعهء خودمان قایلند که دیانت به طور کلی نیازی به تفکر فلسفی ندارد و این‏ دو جمع شدنی نیستند،و شما خوب‏ در فرمایشاتتان اشاره داشتید.پرسش‏ این است که آدمی چگونه می‏شود که‏ می‏پرسد،اکنون در دیدگاههای‏ معاصر غرب هم این پرسش مطرح‏ است،و اینکه در دین پرسش نداریم. فلسفه آنجایی است که شما به پیام‏ دین بسنده نمی‏کنید،آنجایی که عقل‏ آدمی خودش می‏خواهد وارد شود و بپرسد،و مسایل را عقلی حل کند.

یعنی این تکیه بر عقل در برابر تکیه بر وحی!

استاد بهشتی:از کلمهء آخر شما شروع می‏کنم که‏ چطور ما بیاییم بین عقل و وحی رویارویی برقرار کنیم، در واقع آیا اینها با هم تقابل دارند یا نه.یک سری‏ مسایل هستند که هم در وحی مطرح می‏شوند و هم‏ عقل.در حقیقت آن مسایلی که ما در عقلمان مطرح‏ می‏کنیم،مانند مبدأ و معاد،می‏خواهیم بدانیم از کجا آمده‏ایم و به کجا می‏رویم این هم همین جواب است.

کیهان فرهنگی:فلسفه بدون پرسش‏ نمی‏شود،اما دین چه؟بی‏تردید دین‏ بدون پرسش هم خواهیم داشت.وقتی‏ می‏خواهیم عقل فلسفی را در برابر عقل وحیانی قرار دهیم،نه اینکه ما بگوییم عقل فی حد ذاته با وحی برابری‏ می‏کند،بلکه عقلی که می‏خواهد یکسره در فلسفیدن بتند،یعنی در حالی که مشربش فلسفی است و مذاق‏ فلسفی دارد،با عقلی که وحیانیت را پذیرفته و در برابر یک قدسی،مطلق یا برتر سر تواضع خم کرده و می‏گوید حکم حکم توست.به هر حال میان این‏ دو تفاوت بسیار است.

استاد بهشتی:موضوع این است که آیا عقل‏ وحیانی بدون چون و چرا پذیرفته یا اینکه این را به‏ مبدأ مسلمی رسانده تا پذیرفته است.به هر رو ما در دین یک اصلی را می‏پذیریم،برای نمونه معجزه‏ای از شخصی می‏بینیم و رسالت این را قبول می‏کنیم،پس‏ عقل می‏گوید که شما از این شخص هر چه بشنوید درست می‏گوید یا شما با عقل خود به آن مطلب‏ می‏رسید یا نمی‏رسید؛یعنی یک تکیه‏گاه عقلی دارد که عقل من به من گفته که حرفی را می‏توان یا نمی‏توان پذیرفت.از این رو می‏بینید برای نمونه شیخ‏ الرئیس به عنوان فیلسوف با شخصی وارد بحث‏ می‏شود و مسایلش را هم با همان فلسفه و استدلال‏ عقلی ثابت می‏کند،تا می‏رسد به مسألهء معاد؛اصل‏ معاد را هم قبول می‏کند و بعد می‏رسد به معاد جسمانی.می‏گوید نمی‏توانم با عقلم ثابت کنم‏ مانده‏ام که عقل من چگونه معاد جسمانی را ثابت‏ کند.فیلسوف است!اما اینجا می‏گوید چون مخبر صادق از این معاد جسمانی خبر دارد،بنابراین ولو اینکه نتوانم استدلال فلسفی بکنم،این را می‏پذیرم.

کیهان فرهنگی:آیا همین کلام نشان‏ نمی‏دهد که میان حوزه عقلانیت‏ فلسفی با عقلی که در برابر وحی‏ خاضع است،فرق وجود دارد؟

استاد بهشتی:ببینید یعنی عقل فلسفی نتوانسته‏ بدان برسد.خوب ما با عقل فلسفی‏مان چه بسا بتوانیم بسیاری از مسایل را حل کنیم.

کیهان فرهنگی:آیا به واقع می‏توانیم‏ این همه تعارضات را حل کنیم،در حالی که تاریخ فلسفه تاریخ تعارضات‏ لا ینحل است؟

استاد بهشتی:درست است که تاریخ تعارضات‏ عقل است،ولی هر فیلسوفی بر مبنای خودش عقل‏ فلسفی خود را حجت می‏داند.

کیهان فرهنگی:برخی از فیلسوفهای بزرگ معاصر می‏گویند که‏ در اصل فلسفه،سرشت و سرنوشتش‏تعارضات داخلی است.در وحی چنین‏ تعارضی وجود ندارد،شما یا می‏پذیرید یا نمی‏پذیرید.پس ما می‏توانیم میان‏ آنها فرق بگذاریم.همان مطالبی که‏ دربارهء وحی آمده.شما وقتی در برابر امر قدسی و امر مطلق قرار می‏گیرید، آنجا خضوع شما و هیبتی که آن امر دارد نمی‏گذارد پرسش کنید،اما آنجا

که به عقل تکیه می‏کنید یا یک نفر پرسشی به جانتان می‏اندازد،می‏بینید پرسش از جای دیگر می‏آید.آنگاه شما می‏خواهید ببینید منظور شارع مقدس‏ به واقع چیست،نه اینکه بعد از آنکه‏ رفتید و از منظور شارع مطمئن شدید پرسش کنید.اینجا باز پرسش از وحی‏ نیست بلکه از خرد خود بنیاد است.

استاد بهشتی:به هر حال پرسش‏ها و مطالبی که‏ در وحی مطرح شده قابل استدلال هست یا نیست؟

کیهان فرهنگی:خیلی‏ها بوده‏اند که‏ برایشان استدلال شده،اما نپذیرفته‏اند یعنی تسلیم نشدند. ایمان غیر از دانستن است.

استاد بهشتی:چه بسا چیزهایی را آدم می‏داند و ایمان هم نمی‏آورد و اعتقاد بدان ندارد.

کیهان فرهنگی:من یقین دارم‏ 4 2\*2 اما می‏توانم بدان ایمان نداشته‏ باشم؛ایمان در این باب چگونه چیزی‏ است؟

استاد بهشتی:ایمان احساسی است که افزوده‏ می‏شود به دانستن من،یعنی یک احساس قلبی.این‏ چیزی نیست که ایمان بطلبد،فرضیات ریاضی ایمان‏ نمی‏پذیرند،اما شاید دیگری آن را بپذیرد.ایمان‏ داشتن یک دلبستگی و دلدادگی است،شوریدگی. خوب قبول است،ایمان همین؛اما مسایلی که در حوزهء ایمان مطرح می‏شوند نمی‏توان برد زیر سؤال‏ عقل.کیهان فرهنگی:آن وقت تعارض‏ میان فلسفه و دین پیش می‏آید،یعنی‏ من به عنوان یک متفکر و عقل اندیش‏ به عنوان کسی که عقل و خرد از خودش دارد و خرد خود بنیاد را پذیرفته،پرسش می‏کنم.

استاد بهشتی:اجازهء پرسش هست.ایمانم هم‏ محفوظ و برای ایمانم هم احترام قایلم،اما در عین‏ حال برای مسایلی که برای عقل من مطرح است و در حوزهء ایمانم مطرح شده،این را می‏خواهم ببرم زیر سؤال.حالا از دو حال بیرون نیست،یا می‏رسم به‏ چیزی که مطابق وحی است،یا نمی‏رسم.خوب اگر رسیدم،من که از اول در برابر وحی تسلیم شده‏ام،اگر نرسیدم،یعنی اینکه من نفهمیده‏ام.

کیهان فرهنگی:اینجا باید وحیانیت‏ را مقدم شمرد.

استاد بهشتی:نخستین شرط فلسفی بودن عقل‏ این است که من به توانایی عقل یقین داشته باشم، دوم اینکه این عقل حکمش حکمی است که باید پذیرفت،سوم اینکه من باید بر این تکیه کنم که بر عقل تکیه کردن(خود بنیاد بودن خرد)این است که‏ این با آن سخن یا مطلق بهتر از من می‏فهمد،در برابر هم قرار می‏گیرند.اما آنکه من خودم را در برابر مطلق‏ قرار می‏دهم برای این است که ایمان می‏گوید آن بهتر از تو می‏فهمد؛اینکه ایمانم به من می‏گوید آن بهتر از تو می‏فهمد،آیا از من این اجازه و اختیار را می‏گیرد که‏ من در این مسأله تفکر فلسفی نداشته باشم؟

همان مسأله‏ای که در حوزهء ایمان مطرح است و ایمان به عنوان اصل غیر قابل انکاری آن را پذیرفته و به قداستش هم ایمان دارد و حاضر است به خاطر آن‏ جان هم بدهد،ایمان است دیگر.ایمان گاهی به‏ شهادت می‏طلبد آیا آن از من مجال تفکر می‏گیرد، یعنی به من اجازه نمی‏دهد که من دربارهء این مسأله‏ بروم فکر بکنم.

کیهان فرهنگی:بحث در این است‏ که فلسفیدن آنجا آغاز می‏شود که‏ می‏پرسیم.این پرسش من از مقام شک‏ است،یعنی من اگر یقین داشتم چه‏ پرسشی دارم؟

استاد بهشتی:نه،من از نظر ایمان هم معتقدم که‏ این یک اصلی است وحیانی و مسلم و کسی این را ارائه داده که برتر از من می‏داند.این در اعتقاد من‏ محفوظ است.خوب آیا این زمینه را برای پرسش و تفکر از من می‏گیرد،پس چرا قرآن اینقدر به تفکر دعوت می‏کند؟

کیهان فرهنگی:دعوت به شک‏ نمی‏کند،بلکه به یقین دعوت می‏کند.

بحث این است که معنای تفکر چیست؟قدمای ما می‏گفتند«تفکر رفتن از باطل سوی حق است»،در حوزهء فلسفیدن تفکر عین شکاکیت‏ است،یعنی بدون شک شما تفکر فلسفی نخواهید داشت؟

استاد بهشتی:ببینید شکاکیت دو جور است،یک‏ وقت شک واقعی است و یک وقت مصلحتی است. شکی که دکارت مطرح می‏کند،شک حقیقی نیست، شک دستوری و مصلحتی است،آن هم کسی که یک‏ سوفسطایی است و شکاک آنچنانی نیست،مانند غزالی.خوب چه اشکال دارد،من ایمانم محفوظ و اعتقادم محفوظ،حالا می‏خواهم چون و چرا بکنم.

کیهان فرهنگی:انگیزهء اصلی شما برای تألیف کتاب«زنان قهرمان و زنان‏ نامدار»چه بود؟

استاد بهشتی:تردیدی نیست که تأثیر قهرمانان‏ بزرگ در زندگی انسانها فراوان است،بشر سعی‏ می‏کند همواره نمونه‏هایی برجسته در زندگی خود بجوید،اخلاق و رفتار خود را با آنها تطبیق دهد و این‏ مسأله در زندگی جوانان بیشتر مصداق پیدا می‏کند.

نسل جوان در راه قهرمان جویی و تقلید از قهرمانان‏ کوششهای بسیاری دارند،گاهی ممکن است جوانان‏ به جای قهرمانان اصلی گرفتار قهرمانان بدلی شوند. کوششهای بسیاری دارند،گاهی ممکن است‏ ستارگان سینما و هنرپیشگان که در فعالیتهای هنری‏ خود هیچ گاه شخصیت واقعی خود را نشان نمی‏دهند و همواره در نقش دیگران هنرنمایی می‏کنند طبقهء جوان را بیشتر شیفته و دلباخته خود سازند.اینها و اشخاصی مانند آنها قهرمانان بدلی هستند.این تأثیر از دو جهت زیان بخش است،یکی اینکه قهرمانان‏ بدلی تا آنجا که سراغ داریم نمونه‏های اخلاق و فضیلت انسانی نیستند،و دیگر اینکه شخصیت واقعی‏ خود را در برنامه‏های هنری نشان نمی‏دهند.اگر بخواهیم میل قهرمان جویی را در روحیهء جوانان از کار بیندازیم،راهی به غلط پیموده‏ایم؛درست مانند این‏ است که بخواهیم میل به غذا را در وجود آنها تعطیل‏ کنیم.بهتر این است که از این میل تا پرورش صحیح‏ آن استفاده‏ای بیشتر و کامل‏تر بجوییم.به یقین اگر برای ارضای میل قهرمان‏جویی جوانان غذای سالم‏ تهیه کنیم و در اختیارشان قرار دهیم،وظیفهء خود را در قبال آنها بهتر انجام داده‏ایم.داستان‏نویسی یکی‏ از کارهایی است که می‏تواند پاسخگوی حس‏ قهرمان‏جویی جوانان باشد؛قهرمانان داستانها در روح‏ جوانان نفوذ فراوانی دارند.متأسفانه عناصر ناسالم‏ بسیار پیدا شده‏اند که دست به قلم برده و قهرمانان‏ بدلی و ناصالح را در ضمن داستانها به جوانان معرفی‏ کرده و آنها را به طرف دره‏های بدبختی سوق داده‏اند.

دلیل آنها برای توجیه این عمل آن است که اگر نقطه‏های ضعف یک فرد را-که موجب شکست و بدبختی شده‏اند-مجسم کنیم،جوانان درس عبرتی‏ می‏آموزند و خود را به همان آب و آتش نمی‏زنند.این‏ دلیل صحیح است به شرطی که آنچه ادعا می‏شود به‏ طور کامل عملی گردد.

قهرمانان داستان این کتاب پنجاه تن از زنان‏ برجستهء تاریخ اسلام و تاریخ شیعه هستند که هر یک‏ به تنهایی یک دنیا پاکی و درستی عفت و انسانیت با خود به همراه دارند.این زنان بزرگ که از میان‏ نخبه‏ترین زنان مسلمان برگزیده شده‏اند،برخی‏ همچون فاطمه زهرا(ع)بانوی اول اسلام و مادر و دخترانش در صدر قرار دارند و برخی در درجات و مراتب پایین‏تر.بدون شک در میان جنس زن در تاریخ‏ انسانیت زنان بزرگ و نمونه بسیار پیدا شده‏اند.

شایسته است در این باره تحقیقات و بررسیهای‏ بیشتری صورت گیرد و این قهرمانان تاریخ یک به یک‏ به دنیا و بویژه به زنان جوان معرفی شوند و آنها که‏ استعداد کسب فضیلت و کمال دارند و زنانگی را تنها در دلربایی و طنازی و خودپرستی می‏شناسند،از اوصاف و کمالات برجستهء آنها درس بیاموزند و همنوعان خود را نمونه‏ای از فضیلت و انسانیت باشند.

بنا به اتفاق دربارهء این خانم اصفهانی،فاطمهء امین‏ اصفهانی که خوانندگان محترم را ما با کمالاتش آشنا می‏کنیم بجاست بگویم در عصر خودمان زندگی‏ می‏کرد و می‏تواند نمونه‏ای بسیار خوب باشد برای آن‏ دسته از زنانی که فکر می‏کنند در شرایط خوب عصر ما نمی‏توانند یک مسلمان تمام عیار و کامل باشند،در مورد زندگی و تحصیلاتش سؤال می‏شود،با کمال‏ سادگی جواب می‏دهد زندگی‏ام خیلی عالی است و حادثه‏ای بزرگ و چشمگیر نداشته است و در پانزده‏ سالگی ازدواج کردم و مشغول خانه‏داری و بچه‏داری‏ شدم.در ضمن به خواندن کتاب از همان کودکی‏ عشق می‏ورزیدم،ولی نه هر کتابی؛بلکه کتابی که‏ جنبه معنویت آن زیاد بود.درست به یاد دارم اوقاتی‏ هم که با بچه‏های همسن و سال خودم بودم،مانند آنها تفریح و گردش نمی‏کردم،بلکه مشتاق بودم‏ بیشتر تنها باشم تا بهتر بتوانم فکر کنم،زیرا گمشده‏ای را می‏یافتم.و اگر در مجالس عمومی هم‏ می‏رفتم،باز در حال تفکر بودم و در مقام آنکه پا از جادهء شریعت بیرون نگذارم.در میان علوم به‏ خداشناسی و علومی که مربوط به خداوند بود بیشتر علاقه داشتم و همیشه در جستجوی حقیقتی بودم تا سرانجام در صدد برآمدم زبان عربی را بیاموزم،شاید از این راه گمشدهء خود را پیدا کنم و به خدا نزدیک شوم.

در حدود یازده-دوازده سالی به تحصیل زبان عربی‏ پرداختم،ولی همواره لطف پروردگار بدرقهء راهم بود و حین تحصیل حالت خوش و نورانی نصیبم می‏شد،تا آنکه توفیق نوشتن کتاب«اربعین»نصیبم شد.علمای‏ نجف پس از اینکه از کتاب اطلاع پیدا کردند،به‏ صورت کتبی سؤالاتی از من پرسیدند و پس از آنکه‏ جواب ایشان را دادم،درجهء اجتهاد به من اعطا فرمودند.از آن پس مشغول تألیف کتاب بوده‏ام و به‏ این ترتیب کتابهای«مخزن الاسرار»«معاد و روش‏ خوشبختی»،«اخلاق»و تفسیر«مخزن العرفان»را به‏ رشته تحریر کشیدم.

عظمت و زندگی این بانوی معاصر هنگامی برای ما به خوبی روشن می‏شود که توجه کنیم وی توانسته‏ است با تمامی محدودیتها و همهء اشکالاتی که در راهش وجود داشته به عالی‏ترین درجهء پیشرفت نایل‏آید.نگارنده به منظور آشنایی بیشتر بانوان و دوشیزگان مسلمان با این چهره درخشان از ایشان‏ درخواست نمود که دربارهء زندگی و فعالیتهای دینی و علمی خود مطلبی بنویسد که ایشان این درخواست را قبول کردند.در اینجا عین نوشته ایشان را از نظر خوانندگان گرامی می‏گذرانم:«چون تاریخ تولدم و اسناد آن به خوبی معلوم نیست،افزون بر اینها چون‏ مایل نیستم شرح حالم در کتابی نوشته شود،زیرا که‏ زندگانی‏ام عالی است،لذا اگر کسی خواست شرح‏ حالی از این ناچیز بنویسد تعداد تألیفات را بنویسد،و تعداد تألیفات از این قرار است:

«اربعین هاشمیه»در احادیث(عربی)،«سیر و سلوک»در روش اولیاء الله(فارسی)،«مخزن اللئالی» (فارسی)،«معاد و آخرین سیر بشر»(فارسی)، «اخلاق»ترجمه و اقتباس از«طهارت الاعراق»ابن‏ مسکویه(فارسی)،«نفحات الرحمان»(عربی)،«جامع‏ الشتات»(عربی)،«روش خوشبختی»(فارسی)،پانزده‏ جلد تفسیر کلام الله مجید به نام«مخزن العرفان»

این نشان می‏دهد که ما هدفمان چه بوده که واقعا الگو باشد،و آن خلأیی که در جامعهء زنها در آن زمان‏ احساس می‏شد.

کیهان فرهنگی:نظرتان دربارهء اجتهاد زنان و اینکه زنان بتوانند به‏ مرجعیت و قضاوت برسند،چیست؟

استاد بهشتی:روایاتی در این باره هست و نیز اینکه مرجعیت از قضاوت هم بالاتر است اما از سویی‏ سراغ نداریم که فقیهی فتوا داده باشد که زن می‏تواند زعامت یا قضاوت کند.فقط در مذهب شافعیه فتوایی‏ در این باره هست که«شافعیه»می‏گویند زنان‏ می‏توانند در مسایل قضایی زنان قضاوت کنند.این را «شافعیه»دارند،ولی بقیهء مذاهب از جمله مذهب‏ «امامیه»تا این حد هم اجازه نداده‏اند و خود این بانو هم خودشان تصریح دارند که زن نمی‏تواند فسخ‏ حکومت کند.البته نوعا نمی‏تواند،به طور استثناء شاید بعضی‏ها بتوانند خوب هم انجام بدهند.ولی‏ احکام اسلام نوع را در نظر می‏گیرد،و افراد استثنایی‏ هم حکمشان تابع نوع است.از صدر اسلام در مذاهب‏ اسلامی بجز شافعیه کسی در این باره فتوا نداده‏ تاکنون نیز فقهای عصر ما حتی بعد از انقلاب اسلامی‏ فتوایی نداده‏اند.ممکن است در آینده کسی فتوا بدهد،اینکه آیا دختر بلوغ شرعی‏اش نه سال است، این به واقع آیا از هر حیث تمام احکام یک فرد بالغ را دارد،برای نمونه یک دختر نه ساله‏ای که کوچک‏ است نمی‏تواند روزهء ماه رمضان را بگیرد مانند یک فرد بالغ باید روزه بگیرد اگر نگیرد باید قضا بگیرد؟خوب‏ به حسب فتوا چون نه ساله شده نماز و روزه برایش‏ واجب است،فقط اگر عذر داشته باشد روزه را می‏خورد و بعد هم قضای آن را می‏گیرد.به تازگی‏ بعضی بزرگان حوزه مقاله نوشته‏اند که:خیر روزه بر دختران از نه سالگی واجب نیست و روایاتی هم در این باره نسبت داده‏اند.بنابراین معلوم است که بلوغ‏ 9 سالگی بلوغ همه جانبه نیست،در بعضی ابعاد بلوغ‏ هست و در بعضی ابعاد نیست و اکنون این موضوع در حوزه مطرح شده و چیزهایی هم چاپ کرده‏اند.باب‏ طرح مسایل نو هیچ وقت بسته نیست،به هر حال فقیه‏ هرگاه که به نص صریح رسید تکلیف معلوم است و جایی که بحث اجتهاد هست فقیه هم باید همراه زمان‏ پیش برود و نیازمندیهای مردم را فراهم کند.